



مهاجرت به داخل و خروج متخصصان از کشور

پروفسور سید حسن امین

جای خالی مجله "حافظ" به شدت احساس می شود. "حافظ خوان ها" مدتی است در نبود "حافظ"، نشریه‌ی داخلی دوستاران ماهنامه "حافظ" را مطالعه می کنند اما فقط "حافظ" است که همه را دور هم جمع می کند. پروفسور حسن امین مقاله‌ای را به همراه جمله‌ی "جای این مقاله به عقیده من مجله گزارش است نه حافظ خودمان" برای مجله گزارش فرستاده است. به پاس احترام به خدمات مطبوعاتی پروفسور حسن امین دلشکسته و زنده‌یاد ماهنامه "حافظ"، مقاله فرار مغزها به نظر ملت شریف ایران می رسد.

مسلمانان هند در سال استقلال هندوستان از بریتانیا در ۱۹۴۸، زادگاه خود را برای پیوستن به پاکستان ترک کردند. همچنین در سه دهه‌ی اخیر قریب هفت میلیون افغانی از افغانستان به پاکستان و ایران و دیگر کشورهای همسایه پناهنده شده‌اند. در آفریقا هم بر اثر خشکسالی یا قحط و غلا و یا جنگ داخلی و ناامنی، گروه‌های زیادی به طور دسته جمعی از کشور فقیر خود به یکی از کشورهای کمتر "فقیر" مجاور هجرت می کنند که نمونه‌های آن در آفریقای جنوبی، آفریقای مرکزی، فاجعه‌ی دارفور و جنگ سودان و چاد دیده می شود.

در مهاجرت‌های فردی و انتخابی، مهاجرت همیشه از کشورهای فقیر و توسعه نیافته به کشورهای ثروتمند و توسعه یافته صورت می گیرد. کشورهای پیشرفته با داشتن ثبات سیاسی و فرصت‌های شغلی و رفاهی، برای متخصصان و تیزهوشان و نیز فعالان سیاسی دگراندیش در

انسانی همچون جنگ یا انقلاب یا حتی استقلال، موجب جابه‌جایی توده‌ای جمعیت یک کشور شده است و می شود، ولی گاهی هم افراد یک جامعه با حساب و کتاب و برای دسترسی به اهداف شخصی و خانوادگی به بازار کار در کشورهای بیگانه جذب می شوند. اگر کسی در وطن خود احساس امنیت نکند، یا فرصت و آزادی برای کسب و کار دلخواه خود نیابد، نه به اجبار بلکه به اختیار راهی سرزمین‌های بیگانه می شود.

برابر آمارهای محاسبه شده در سازمان بین‌المللی مهاجرت، روند مهاجرت در جهان رو به رشد است. یعنی در سال ۱۹۶۰ تنها هفتاد و شش میلیون نفر از مردم جهان در کشوری بیرون از کشور زادگاهشان سکونت داشته‌اند، ولی در سال ۲۰۰۰ این تعداد به یکصد و هفتاد و پنج میلیون نفر رسیده است. یک نگاه گذرا به هر کشور نشان می دهد که مهاجرت توده‌ای متعلق به کشورهای فقیر است. برای مثال

هر کشوری دارای سه نوع سرمایه است: یکی نیروی انسانی، دیگری محیط و منابع طبیعی از قبیل زمین و آب، معادن و ذخایر زیرزمینی و سوم محیط انسانی و ساخته شده از قبیل بناها، جاده‌ها، کارخانه‌ها، وسایل تولید، موزه‌ها و کالاهای تولید شده‌ی قدیم و جدید.

تردیدی نیست که ترقی و رشد یک جامعه، در گرو هماهنگ کردن و ربط دادن نیروی انسانی ماهر با عوامل طبیعی و مادی است. اگر بارورترین و خوش آب و هواترین مزرعه‌ها بی کشاورز و باغبان بماند، محصولی از آن عاید نمی شود و اگر بهترین متخصص کشاورزی در کویر بی آب و علف محصور شود، زمین شوره سنبل برنیارد.

پدیده‌ی مهاجرت (و بدتر از آن پناهندگی) حاصل ناهماهنگی‌ها بین نیروی انسانی و عوامل طبیعی و زیست محیطی است. گاهی، عوامل طبیعی همچون زلزله، خشکسالی، قحطی و گاهی عواملی

کشورهای در حال توسعه، بسیار پرجاذبه‌اند. دولت‌های سرمایه‌دار و صنعتی اروپا، آمریکا، کانادا، استرالیا و شباه آنها هم جذب نخبگان کشورهای دیگر را برای پیشرفت جامعه‌ی خود همیشه در دستور کار خویش داشته‌اند و برای اینکه سرمایه‌های معنوی و استعداد‌های درخشان را از کشورهای دیگر (اعم از کشورهای توسعه یافته‌ی رقیب یا کشورهای توسعه نیافته) به داخل کشور خود جذب کنند، بسیار آگاهانه عمل می‌کنند. ایالات متحده آمریکا همیشه برای جذب بهترین مغزهای اروپا (از جنگ جهانی دوم تا امروز) تلاش کرده است و با توجه به اینکه میزان بودجه‌اش برای پژوهش و توسعه به مراتب بالاتر از کشورهای اروپایی است، در جذب پژوهشگران بسیار موفق بوده است.

مطالعه‌ی مقایسه‌ای از فرار مغزها از آسیا به کشورهای عضو "سازمان همکاری اقتصادی و توسعه" (ایالات متحده و کشورهای هم‌پیمان او) نشان می‌دهد که در دهه‌های اخیر ایران در فرار مغزها در قاره‌ی آسیا رتبه‌ی اول را داشته است و پس از ایران، به ترتیب کشورهای کره، فیلیپین و تایوان مقام دوم و سوم و چهارم را داشته‌اند (مجله‌ی آفتاب، ش ۳۲، بهمن ۱۳۸۲). همچنین برابر آمار رسمی، در میان شصت و یک کشور در حال توسعه‌ی جهان، ایران از نظر فرار مغزها مقام اول را داشته است (روزنامه اطلاعات، ۸ دی ۱۳۸۰).

با مهاجرت نخبگان فرهنگی، علمی و صنعتی از کشورهای فقیر به کشورهای غنی، کشورهای فقیر همچنان در حالت فقر، عقب ماندگی و توسعه نیافتگی می‌مانند و کشورهای سرمایه‌دار، از برکت وجود نیروهای انسانی تربیت شده در کشورهای فقیر بیشترین بهره را می‌برند و به رشد و شکوفایی هر چه بیشتر می‌رسند. به این گونه قدرت‌های استعمار نو، نه تنها منابع و مواد خام کشورهای فقیر را می‌برند و می‌خورند بلکه با سودجویی از فرار مغزها، نیروی انسانی برتر این کشورها را نیز می‌ربایند و از آنان به سود خویش بهره می‌برند.

وضع موجود "صادرات و واردات مهاجران" در ایران معاصر بسیار غریب است. ایران در سه دهه‌ی اخیر چندین میلیون پناهنده‌ی فقیر و بی‌سواد یا کم‌سواد را از افغانستان و عراق در خود جای داده است. به همین نسبت یا بیشتر حتی، ایرانیان متخصص و دانشگاه رفته و درس خوانده و با استعداد و کارگران ماهر ایران را ترک کرده و به کشورهای آمریکا، اروپا، کانادا، استرالیا، ژاپن و کشورهای

کوچک حاشیه خلیج فارس مهاجرت کرده‌اند. حاصل این جا به جایی عجیب، این است که ایران به عنوان یک کشور در حال توسعه با داشتن دبیرستان‌ها و دانشگاه‌های فعال، بخشی از نیروی انسانی تربیت یافته‌ی خود را صادر کرده است. تربیت نیروی انسانی ماهر و کارآمد، البته دربرگیرنده‌ی هزینه‌های فراوان و سرمایه‌گذاری بسیار از سوی ملت و دولت است. آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها در ایران از یارانه‌های دولتی برخوردارند و خانواده‌های ایرانی بدون استثنا به هزینه کردن برای تعلیم و تربیت فرزندان خود اولویتی کم‌نظیر قایلند. ملت ایران چه از رهگذر پرداخت وام‌های درازمدت کم‌بهره، چه کمک به پرداخت شهریه، چه سکونت در خوابگاه‌های دانشجویی و چه در نهایت دادن بورس تحصیلی به دانشجویان بورسیه برای ادامه‌ی تحصیل در خارج از کشور و چه از طریق ساخت و ساز مدرسه و دانشگاه و آزمایشگاه و کتابخانه و مراکز فرهنگی برای تربیت نیروی جوان خود هزینه می‌کند؛ دریغ که درصدی قابل توجه از این نیروی انسانی تربیت شده را به دلیل فراهم نکردن بستری مناسب برای اشتغال آنها از دست می‌دهد.

با کمال تعجب، در مقابل فرار مغزها، ایران میلیون‌ها نفر افغانی و عراقی را به طور قانونی یا غیر قانونی در کشور پذیرفته است. این مهاجران نسل اخیر به ایران به قصد بهره‌گیری از امکانات و فرصت‌های موجود در ایران به میهن ما آمده و در این جا سکونت اختیار کرده‌اند و بعضاً با سودجویی از راهکارهای شبه قانونی، تابعیت ایرانی هم تحصیل کرده و شناسنامه‌ی ایرانی گرفته‌اند، خلاصه‌ی کلام، همان طور که بسیاری از جوانان ما با تحصیلات عالی همه‌ی تلاش خود را به کار می‌برند که راهی دیار غربت شوند و به هر زحمتی هست ویزای تحصیل، کار و اقامت در فرنگ بگیرند، پناهندگان کشورهای همسایه‌ی خودمان هم چه از طریق قانونی و چه با ترفندهایی از جمله دعوی اثبات نسب، تنظیم اقرارنامه، یا ازدواج با اتباع ایرانی و حتی دزدیدن یا جعل شناسنامه به تحصیل تابعیت ایرانی می‌پردازند. سخن حق را باید گفت که یک افغانی مقیم ایران (اعم از آن که اسناد اقامتش قانونی یا غیر قانونی) باشد، در ایران مثل هر شهروند دیگر از برق، آب، اتوبوس، نان، لبنیات و دارو (و هر کالای دیگر که یارانه‌ی دولتی دارد)، بهره‌مند می‌شود. اغلب آن است که دیناری هم مالیات نمی‌دهد و قطعاً خدمت نظام وظیفه هم انجام نداده است و

در دهه های اخیر ایران در فرار مغزها در قاره ی آسیا رتبه ی اول را داشته است و پس از ایران، به ترتیب کشورهای کره، فیلیپین و تایوان مقام دوم و سوم و چهارم را داشته اند

نمی‌دهد، نسبت به حفظ محیط زیست و رعایت میراث فرهنگی و مآثر ایرانی، زیاد دل نمی‌سوزاند و حیانا در ارتکاب جرایم و به ویژه انواع قاچاق هم "آسان گیر" تر از یک شهروند ایرانی است. در اوضاعی که جمهوری اسلامی ایران برای حفظ اخلاقیات جامعه، به صنعت توریسم و آمدن اروپاییان مجال زیادی نمی‌دهد و عطای اقتصادی و گردشگری بیگانگان را به لقای آنها می‌بخشد، آیا رواست که درهای مملکت را به روی بیگانگانی که خطرات حضور آنها برای امنیت اخلاقی و ناموسی مردم ما به مراتب بیش از توریست‌های غربی است، باز بگذارد؟ صریح‌تر بگوییم در اوضاعی که جمهوری اسلامی بسیاری از ایرانیان را ادنی شبه‌ی عدم التزام به بعضی از اصول قانون اساسی، ممنوع‌الورود و ممنوع‌الخروج یا ممنوع‌القلم می‌کند. آیا رواست پذیرای کسانی باشد که قطعاً هیچگونه التزامی به هیچ یک از اصول قانون اساسی ندارند؟ سخن درست‌تر بگوییم، آیا حضور یک "اقلیت" بزرگ فقیر کم‌فرهنگ جویای نان به ویژه در شرایط فعلی خطر آفرین نیست؟ آیا اینان بالقوه، ستون پنجم دشمن نمی‌توانند شد؟

صرف نظر از ملاحظات علمی، فرهنگی، حیثیتی و امنیتی، ملاحظات اقتصادی هم باید منظور نظر قرار گیرد. در این راستا، معادله‌ی غریب دیگر این است که ما در ایران شاید بیش از پنج میلیون جوان بیکار و آماده به کار داریم؛ و در مقابل پنج میلیون یا بیشتر هم کارگر افغانی داریم. آیا مدیریت کلان جامعه نباید ایجاد کار برای ایرانیان را در اولویت

قرار دهد؟

ایرانیان در طول هزار و چهارصد ساله‌ی اخیر، چند بار به طور جدی مجبور به مهاجرت شده‌اند: اول - به هنگام حمله اعراب، یزدگرد سوم خود پیشاپیش از جلوی اعراب در جبهه‌های باختری ایران گریخت و به سوی خاوران فرار کرد. در پی او انبوهی از ایرانیان به ویژه زرتشتیان کرمان و فارس که نخواستند به تعویض دین اجدادی خود تن بدهند، به طور دسته‌جمعی مهاجرت کردند و در مناطق شمال شرقی ایران مستقر شدند ولی پس از استیلای اعراب بر شمال کشور از خراسان بزرگ به جزیره‌ی هرمز در خلیج فارس رفتند و از آنجا هم ناچار از راه دریا به گجرات هجرت کردند. این مهاجران فراری تا به امروز در هند همچنان به "پارسی" معروفند. داستان این مهاجرت را زنده‌یاد استاد ابراهیم پورداوود در رساله‌ی "ایران شاه: تاریخچه‌ی مهاجرت زرتشتیان به هندوستان" نوشته و در ۱۹۲۶ م در بمبئی به چاپ رسانده است. جمعی از زرتشتیان از هند نیز دورتر رفتند و خود را به چین رساندند.

دوم - دومین مهاجرت دسته‌جمعی ایرانیان پس از حمله مغول اتفاق افتاد. پس از عقب‌نشینی سلطان جلال‌الدین محمد خوارزمشاه، بسیاری از نخبگان ایران از شمال شرقی (خراسان) به جنوب (مخصوصاً فارس) یا غرب (آسیای صغیر) یا شرق (به ویژه شهرهای شمال غربی شبه قاره‌ی هند) فرار کردند و نمونه‌ی آنها خاندان مولانا جلال‌الدین محمد بلخی بود که در قونیه مستقر شدند و نیز نجم‌الدین دایه مولف مرصاد العباد که به هنگام حمله مغولان به عراق عجم، خانواده و خویشان خویش را در مهلکه رها کرد و خود به تنهایی به آسیای صغیر پناه برد. بعدها شمس قیس رازی صاحب‌المعجم و دیگران با بیان این قول که "الفرار ممالایطاق من سنن المرسلین" از جلوی دشمن گریختند و به جاهای امن‌تر پناهنده شدند.

سوم - پس از برآمدن صفویان و رسمی شدن مذهب تشیع، در ۹۰۷ ق، بسیاری از ایرانیان سنی مذهب به ویژه هنرمندان و شاعران به هند یا عثمانی یا ماوراءالنهر هجرت کردند. شاه اسماعیل صفوی در سن شانزده سالگی در تبریز بر منبر برآمد و در حالی که سه چهارم اهالی تبریز در آن تاریخ مذهب تسنن داشتند، مذهب تشیع را مذهب رسمی قرار داد و با سخت‌گیری و تعصب و تفتیش عقاید به مهاجرت بسیاری از ایرانیان سنی از ایران از یک سو و مهاجرت بسیاری از شیعیان جبل عامل و حله و

بحرین به ایران از سوی دیگر دامن زد. این شعر معروف نتیجه‌ی مهاجرت‌های خواسته و ناخواسته‌ی ایرانیان در این دوره به هندوستان است. رو به هند آوردن ایرانیان، بی‌وجه نیست روزگار آینه را محتاج خاکستر کند سفر نخبگان ادبی و هنری ایران به هند برای کسب ثروت و برخورداری از امکانات رفاهی در عصر بابرین (گورکانیان) بی‌شباهت به فرار مغزها در عصر حاضر نیست. این شوق سفر به هند در اشعار اکثر شاعران عصر صفوی (از جمله مشرقی، فیاض

معزول ایران)، کشور را ترک کردند. اینان جوان‌تر و فقیرتر از پناهندگان موج اول بودند و اغلب نخست به عراق، ترکیه، یونان، قبرس، کشورهای جنوب اروپا، آلمان، هند و پاکستان رفتند. موج سوم مهاجرت با حمله‌ی عراق به ایران شروع شد و در پی آن، تحصیل‌کردگان و دانشگاهیان و تیزهوشان نه به صورت دسته‌جمعی، اما به مرور و به طور خانوادگی یا فردی به خارج مهاجرت کردند. چندان که برابر آمارهای رسمی، ۹۲ درصد از نخبگان المپیادهای ایران جذب کشورهای بیگانه شده‌اند.



لاهیجی، صائب تبریزی، حسن بیگ، رفیع قزوینی و کلیم کاشانی) بازتابی صادقانه دارد:

حبذا هند، قبه‌ی احباب
خاصه یاران مصلحت‌جو را
هر که شد مستطیع علم و هنر
رفتن هند واجب است او را

چهارم - پس از انقلاب ۱۳۵۷ بسیاری از ایرانیان که بر جان و مال خود می‌ترسیدند و یا این ترس را، برای نیل به فرصت‌های اقتصادی و رفاهی در برون‌مرز بهانه کردند، از ایران به اروپا و آمریکا پناهنده شدند. بیشتر این پناهندگان (برای مثال چهار نخست‌وزیر سابق رژیم شاهنشاهی یعنی جمشید آموزگار، جعفر شریف امامی، ارتشبد غلامرضا ازاری و شاپور بختیار که از دولت‌های بیگانه پناه جستند) در سنین بالا بودند. موج دوم پناهندگان، پس از درگیری مسلحانه‌ی اعضای سازمان مجاهدین خلق با حکومت اسلامی (همزمان با فرار ابوالحسن بنی‌صدر رییس جمهوری

امروز قریب هفت میلیون ایرانی برون‌مرزی در سراسر جهان زندگی می‌کنند که نزدیک یک میلیون و دویست هزار نفر از آنها در آمریکا، و پانصد هزار نفرشان در ترکیه، چهارصد هزار نفرشان در اروپا و سیصد هزار نفرشان در هند و پاکستان و بقیه در دیگر کشورهای جهان مستقر شده‌اند. این گروه ایرانیان برون‌مرزی، از جهت مادی و مالی اکثراً آسوده‌تر از ایرانیان درون‌مرز به زندگی مشغولند و یا خودشان یا فرزندان‌شان از تسهیلات و امکانات بالاتر از حد متوسط برخوردار شده‌اند. ما حق مهاجرت را به عنوان یکی از حقوق بشر برای فرد فرد اشخاص، انکار و تحریم نمی‌کنیم، اما عقیده داریم که نخبگان هر جامعه اگر چه جهانی می‌اندیشند، باز هم باید بومی عمل کنند و ایران را از یاد نبرند و هم دولت ایران باید بهتر از این و بیشتر از این از فرار مغزها جلوگیری کند و تا آن جا که می‌تواند تسهیلاتی برای بازگشت نیروی انسانی برون‌مرزی به آغوش میهن فراهم کند.